

مقایسه عیار دانش با انوار سهیلی و کلیله و دمنه بر اساس تصحیحی نو با تکیه بر پنج نسخه موجود در ایران و چاپ سنگی تاجیکستان

مهدی هادی*

ابوالقاسم رادفر**، روح‌الله هادی***

چکیده

عیار دانش ابوالفضل ابن مبارک دکنی دومین اثر بازنویسی شده از مجموعه داستان‌های کلیله و دمنه است. ابوالفضل ابن مبارک این اثر را براساس انوار سهیلی کاشفی و کلیله و دمنه نصرالله منشی گردآوری کرده است. عیار دانش در هندوستان به قلم شخصی غیرایرانی نوشته شده است، اما یکی از نمونه‌های پیش‌تاز ساده‌نویسی در قرن یازدهم به‌شمار می‌رود. عیار دانش تا کنون به شکل انتقادی در ایران تصحیح و چاپ نشده است؛ فقط یک چاپ بازاری از آن موجود است. در این مطالعه، که در حین تصحیح این اثر فراهم آمده است، علاوه بر معرفی نسخه‌های موجود در ایران به مقایسه آن با دو اثر پیشین پرداخته می‌شود و در مقایسه با انوار سهیلی و کلیله و دمنه تغییرات با ذکر نمونه شرح می‌شود. سپس، به برخی ویژگی‌های سبکی، زبانی، و واژگانی اثر پرداخته می‌شود.

کلیدواژه‌ها: انوار سهیلی، داستان، سبک، عیار دانش، کلیله و دمنه، مقایسه.

* دکترای زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (نویسنده مسئول)

mhadi1980@yahoo.com

** استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، agradfar@yahoo.com

*** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران، rhadi@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۶/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۹/۸

۱. مقدمه

ابوالفضل بن مبارک ناگوری، برادر کوچک‌تر ابوالفیض فیاضی، یکی از مردان بانفوذ دربار جلال‌الدین اکبرشاه گورکانی، پادشاه هندوستان، است. ابوالفضل، به سبب دانش و هوش سرشار از هفده سالگی وارد دربار شد، مراحل رشد و ترقی را زود پیمود، جزو مشاوران مورد اعتماد اکبر قرار گرفت، و خدمات ارزشمندی در همین دوران انجام داد. از وی آثار ارزشمندی به یادگار مانده که مهم‌ترین آن *اکبرنامه*، تاریخ پادشاهی اکبر و پدران او، است. یکی دیگر از آثار ابوالفضل کتاب تعلیمی *عیار دانش* است؛ این اثر بازنویسی *انوار سهیلی* و دو باب نخستین *کلیده و دمنه* است. *عیار دانش* تا کنون در ایران به شکل انتقادی تصحیح و چاپ نشده است؛ آنچه در این نوشتار عرضه خواهد شد حاصل کوشش نگارندگان در تصحیح این کتاب است.

۲. لزوم تصحیح انتقادی عیار دانش

الف) *عیار دانش*، در مقایسه با *کلیده و دمنه و انوار سهیلی*، نزدیک‌ترین واژگان را به زبان فارسی امروز دارد؛ این در حالی است که اثر در هندوستان به قلم نویسنده‌ای فراهم شده که زبان فارسی را نه هم‌چون زبان مادری بلکه به درس و مدرسه آموخته است و این نکته که زبانی به آن حد از گسترش در میان مردمانی رسد که زبان مادری‌شان زبانی دیگر است و گوینده‌ای توانا از میان آن‌ها به بازنویسی متنی چون *کلیده و دمنه* پردازد نشان‌دهنده اهمیت و جایگاه بالای زبان و ادبیات فارسی در شبه‌قارهٔ هندوستان است و توجه به این اثر خدمت به میراث گرانقدر زبان فارسی است.

ب) در مسیر پانصدساله ترجمه و بازنویسی *کلیده و دمنه*، *عیار دانش* متنی است که می‌توان در آن ترکیبی دل‌چسب از داستان‌های هندی و فارسی را مشاهده کرد و، با مطالعه و بررسی آن، از جنبه‌های گوناگون به نکاتی ارزشمند دست یافت.

ج) نمایان‌ترین ویژگی *عیار دانش* اسلوب نگارش روشن و ساده آن است. ابوالفضل، برخلاف جریان نثرنویسی روزگار خویش، که هرچه پیش‌تر می‌رود از سادگی، روانی، و معناداری دور می‌شود و در دامان تصنع، آرایش‌های زاید، کلمات نامأنوس عربی، و معناگریزی گرفتار می‌شود، دایرهٔ وسیع خوانندگان مردمی‌اش را در نظر گرفته و از آوردن لغات مشکل، تعابیر و مثال‌های عربی، اشعار فارسی و عربی، آیات و احادیث، تشبیهات دشوار، استعارات و کنایات پیچیده، و توصیفات درازدامن خودداری کرده است. بنابراین، با

این که عیار دانش حدود چهارصد سال پیش نوشته شده، برای خواننده امروزی زیبا و دل‌چسب است. تصحیح جدید براساس چهار دست‌نوشته کهن و یک نسخه چاپی موجود در ایران انجام شده است؛ مشخصات این نسخه‌ها از قرار زیر است:

نسخه «اس»، نسخه اساس، که قدیمی‌ترین نسخه موجود در ایران است، در کتاب‌خانه مجلس شورای اسلامی نگه‌داری می‌شود. این نسخه با طمأنینه و با دقت و بدون شتاب‌زدگی کتابت شده است. کاتب این اثر، محمد مؤمن، مشهور به عرب بن شرف‌الدین حسن شیرازی، در روز سه‌شنبه به سال ۱۰۲۸ هجری قمری، در حیدرآباد هندوستان، در دوران سلطنت ابومظفر ابوالمنصور، کتابت نسخه را به پایان رسانده است.

نسخه «میج» نیز در کتاب‌خانه مجلس شورای اسلامی نگه‌داری می‌شود. کاتب در حاشیه صفحات افتادگی‌های اندکی را یادآوری کرده است. متأسفانه بالای صفحه‌ها از برگ سه تا صد و شصت آب‌دیدگی دارد، اما بقیه صفحات سالم است. محمد طالب ابن محمد احمدآبادی شانزدهم ربیع‌الاول ۱۰۶۳ هجری قمری کتابت این نسخه را به پایان رسانده است.

نسخه «مک» یکی از دو نسخه موجود در کتاب‌خانه ملک است. کاتب در این نسخه افتادگی‌های اندکی را یادآوری کرده است؛ این موضوع نشان‌دهنده آن است که نسخه پس از کتابت مقابله نشده است؛ البته خواننده دیگری بعدها نسخه را مقابله و افتادگی‌ها را اضافه کرده است. در این نسخه کاتب خلاصه باب ششم را از قلم انداخته است. متأسفانه، به دلیل بُرش برگ آخر نسخه، نمی‌توان از زمان مقابله آگاه شد. نسخه بدون تاریخ است.

نسخه «مل» دومین نسخه موجود در کتاب‌خانه ملک است. نسخه هم در آغاز هم در پایان افتادگی دارد، بنابراین، تاریخ کتابت یا کاتب اثر مشخص نیست. پس از مقابله این نسخه با نسخه اساس آشکار شد که نه‌تنها در چند جا حکایت‌های مهمی از قلم کاتب افتاده، بلکه بخش‌های زیادی از اثر نیز کتابت نسخه *انوار سهیلی* است و خلاصه هیچ‌یک از باب‌ها را ندارد.

نسخه «چا»، عیار دانش، پیش از این یک بار در ۱۳۷۷ شمسی به کوشش سیدناصر هاشم‌زاده در حوزه هنری چاپ و منتشر شده است. در این چاپ از ابوالفضل ابن مبارک، در مقام مؤلف، هیچ‌یادی نشده و هیچ مقدمه‌ای برای اثر فراهم نگردیده است. این چاپ خاتمه اثر ندارد. پس از بررسی این نسخه مشخص شد که این نسخه از روی هیچ‌یک از نسخه‌های موجود فراهم نشده، هرچند به نسخه «مک» بسیار نزدیک است، اخلافتی با آن دارد. بنابراین، اگر اختلافات این چاپ و نسخه «مک» را محصول دست‌کاری‌های

گردآورنده ندانیم، می‌توانیم حدس بزنیم او نسخهٔ دیگری داشته یا از روی چاپ‌های سنگی موجود عیار دانش را فراهم آورده است. با این توضیح، این چاپ را نسخه‌ای دیگر لحاظ کردیم و در تصحیح وارد ساختیم. این نسخه با نسخهٔ اساس اختلافاتی دارد و اشتباهات آن کم نیست.

نسخهٔ «تا»، عیار دانش، در ۱۹۸۸ در آکادمی جمهوری تاجیکستان شوروی، انستیتوی شرق‌شناسی، به کوشش امیر یزدان علیمردانف به شیوهٔ علمی - انتقادی تصحیح شده و به خط اصغر جانفدا و جابلقا داد علیشایف به صورت چاپ سنگی منتشر شده است. تصویر این نسخه به همت دوستی^۱ تهیه شد و از آن برای تصحیح متن استفاده شد. مقدمهٔ این چاپ ۴۶ صفحه و متن آن نیز ۴۴۰ صفحه است. متأسفانه فهرست این اثر بسیار کوتاه و ناکارآمد است. به گفتهٔ مصحح، در این تصحیح از چهار نسخهٔ خطی و یک نسخهٔ سنگی استفاده شده، اما به جز نسخهٔ اساس، که در دوران زندگی مؤلف کتابت شده، چهار نسخهٔ دیگر دست‌کم یک قرن بعد نوشته شده است.

۳. ساختمان کلی سه اثر

پیش از ورود به شیوهٔ روایت‌پردازی، به ترتیبِ تقدم، نگاهی اجمالی به ساختمان هر سه اثر و تعداد حکایت‌ها می‌اندازیم.

۱.۳ کلیله و دمنه

همان‌طور که بررسی‌های پیشین نشان می‌دهد، نصرالله منشی در ترجمهٔ فارسی کلیله و دمنهٔ عربی ابن مقفع هیچ تغییر ساختاری در متن پدید نیاورده و حتی مقدمهٔ ابن مقفع را در آغاز اثر خویش ترجمه کرده و قرار داده است. منشی فقط کوشیده است با ترجمهٔ کلیله و دمنه، به بهترین شکل ممکن، آن را به یک نمونهٔ عالی نثر فنی در زبان فارسی بدل سازد و قدرت سخنوری خود را در این اثر بی‌همتا آشکار کند. البته، در این مسیر از ابیات زیبای فارسی در کنار ابیات مشهور عربی بهره گرفته است. کلیله و دمنه پانزده باب دارد.

۲.۳ انوار سهیلی

در قرن نهم ملاحسین واعظ کاشفی به قصد آسان‌تر کردن متن و شاید عرض اندامی در عرصهٔ نثر فارسی به بازنویسی کلیله و دمنه پرداخت. وی مقدمهٔ ابن مقفع و تمهید بزرجمهر

بختکان را، که جزو باب‌های داستانی *کلیده* و *دمنه* نیستند، همراه با باب «برزویه طیب» حذف کرد. سپس، مقدمه‌ای جدید و تا حدی ساختگی به آغاز باب اول افزود.

با بررسی‌های انجام‌گرفته به‌نظر می‌رسد مقدمه *انوار سهیلی* برداشتی از کتاب *جاویدان* خرد است که ملاحسین در آن تغییراتی داده و سرآغاز کتاب خود قرار داده است؛ هرچند رگه‌هایی از افکار دوران مغول و تیموری، مانند پنهان بودن صندوقچه در غار و پیدا شدن گنج، در آن دیده می‌شود که از جمله پیرایه‌هایی است که مؤلف *انوار سهیلی* بر آن بسته است. ملاحسین فقط چهارده باب داستانی *کلیده* و *دمنه* را بازنویسی کرد. این چهارده باب در *کلیده* و *دمنه* چهل و شش حکایت دارد. کاشفی شصت حکایت دیگر بر این مجموعه افزود که بیش‌تر آن‌ها از *گلستان سعدی*، *مرزبان‌نامه*، و *مثنوی* گرفته شده است (محبوب، ۱۳۴۹: ۱۷۲-۱۷۵).

کاشفی در زمینه آسان‌تر کردن نثر *کلیده* و *دمنه* توفیقی نداشت؛ هنرنمایی او در عرصه نثر فنی نیز چندان چشم‌گیر نبود. البته، اگر بخواهیم درباره کار کاشفی منصفانه اظهارنظر کنیم، شاید بتوان یکی از دلایل ناموفق بودن او را همین حجم گسترده تغییرات دانست. او هرچند به خلق حکایتی نو دست نزده است، انتخاب این همه داستان و شعر و اضافه کردن آن‌ها به متن اصلی، به‌ویژه با محدودیت‌های روزگارش، کار آسانی نبوده است. برخی ویژگی‌های نثر *انوار سهیلی* عبارت است از: جملات و توصیفات طولانی، کلمات عربی فراوان، کاربرد کلمات مترادف در کنار هم، حذف ابیات عربی و بهره‌گیری از ابیات فارسی نه‌چندان قوی، فراوانی آرایه‌های ادبی در نثر، و نثر مصنوع و متکلف.

۳.۳ عیار دانش

عیار دانش دومین متن بازنویسی‌شده فارسی از داستان‌های *کلیده* و *دمنه* است. دو باب اول این مجموعه مستقیم از روی *کلیده* و *دمنه* و دیگر باب‌ها از روی *انوار سهیلی* بازنویسی شده است. ابوالفضل دکنی دیباچه نصرالله منشی را حذف کرده است؛ مفتوح کتاب مقدمه ابن مقفع را به‌عنوان مقدمه اثر خود بازنویسی کرده، سپس تمهید بزرجمهر را باب اول اثر خویش نهاده، و آن را «از گفتار بزرجمهر بختگان که در این کتاب مناسبتی دارد» نامیده است. دکنی باب «برزویه طیب» را نیز با نام «در احوال برزویه طیب» بازنویسی کرده و آن را باب دوم اثر خویش قرار داده است. او در ادامه همین باب مقدمه ملاحسین را نیز آورده و بالاخره چهارده باب داستانی *انوار سهیلی* را بازنویسی کرده است. با این مقدمات، *عیار*

۳۲ مقایسهٔ عیار دانش با انوار سهیلی و کلیله و دمنه براساس تصحیحی نو ...

دانش شانزده باب دارد. دیگر تفاوت ساختاری عیار دانش با انوار سهیلی و کلیله و دمنه بیان خلاصهٔ باب‌هاست که در ادامه توضیح داده خواهد شد.

جدول ۱. مقایسهٔ نام و شمار باب‌های کلیله و دمنه، انوار سهیلی، و عیار دانش

شماره	کلیله و دمنه*	انوار سهیلی**	عیار دانش***
۱	دیباچهٔ نصرالله منشی	ندارد	ندارد
۲	مقدمهٔ ابن‌المقفع	ندارد	ندارد***
۳	تمهید بزرجمهر*	ندارد	از گفتار بزرجمهر بختگان که در این کتاب مناسبتی دارد
۴	برزویهٔ طیب		در احوال برزویهٔ طیب
۵	شیر و گاو	در اجتناب از قول ساعی و نَمَام و اهل غرض	در گوش ناکردن سخن سخن‌چینان
۶	بازجست کار دمنه	در سزا یافتن بدکاران و شثامت عاقبت ایشان	در سزا یافتن بدکاران و بدسرانجامی آنان
۷	دوستی کبوتر و زاغ و موش و باخه و آهو	در منافع موافقت دوستان و فواید معاضدت ایشان	در فواید یک‌دلی با دوستان
۸	بوف و زاغ	در بیان ملاحظه کردن احوال دشمنان و ایمن نبودن از مکر ایشان	در اندیشیدن کار و بار دشمنان و ایمن نابودن از فریب ایشان
۹	بوزینه و باخه	در مضرات غفلت ورزیدن و از دست دادن مطلوب	در زیان بی‌خبری و از دست دادن مقصود و دیر شتافتن در آن
۱۰	زاهد و راسو	در آفت تعجیل و ضرر شتاب‌زدگی در کارها	در زیان شتاب‌زدگی در کارها
۱۱	گریه و موش	در حزم و تدبیر و از بالای اعدا به حيله خلاص یافتن	در دوراندیشی و به فریب آزاد شدن از چنگ دشمن
۱۲	پادشاه و فنزه	در احتراز کردن از ارباب حقد و اعتماد نمودن بر تملق ایشان	در پرهیز نمودن از کینه‌داران و بر چاپلوسی ایشان اعتماد نکردن
۱۳	شیر و شغال	در فضیلت عفو که ملوک و اهل اقتدار را بهترین صفتی است	در بخشیدن گناهان که خوش‌ترین صفتی است پادشاهان را
۱۴	تیرانداز و ماده‌شیر	در بیان جزای اعمال به طریق مکافات	در پاداش کار

۱۵	زاهد و مهمان او	در مضرات افزون طلبیدن و از کار خود بازماندن	در زیان افزون طلبیدن و از کار خود بازماندن
۱۶	پادشاه و برهمنان	در فضیلت حلم و وقار و سکون و ثبات مر پادشاهان را	در بزرگی دانش و گران‌باری و آهستگی در کارها
۱۷	زرگر و سیاح	در اجتناب نمودن ملوک از قول اهل غدر و خیانت	در پرهیز نمودن پادشاهان از بی‌وفایی و بداندیشان و طامعان
۱۸	شاهزاده و یاران او	در عدم التفات به انقلاب زمان و بنا نهادن کار بر قضا و قدر	در التفات نماندن بر گردش روزگار که آنچه می‌شود به تقدیر ایزدی است
۱۹	خاتمه نصرالله منشی	خاتمه کاشفی	خاتمه ابوالفضل علامی

* **کلیده و دمنه**، علاوه بر دیباچه نصرالله منشی، مقدمه ابن مقفع، تمهید بزرجمهر بختگان، و خاتمه نصرالله منشی، پانزده باب دارد.

** **انوار سهیلی**، علاوه بر دیباچه خویش، چهارده باب دارد که از باب «شیر و گاو» آغاز می‌شود و تا پایان کتاب ادامه می‌یابد.

*** **عیار دانش**، علاوه بر دیباچه خویش، که در آن خلاصه‌ای از مقدمه ابن مقفع را آورده است، شانزده باب دارد که با تمهید بزرجمهر آغاز می‌شود و تا پایان کتاب ادامه می‌یابد. او در باب «برزویه طیب» (باب دوم) مقدمه ساختگی کاشفی بر **انوار سهیلی** را بازنویسی می‌کند.

**** چنان‌که ذکر شد، مقدمه **عیار دانش** خلاصه این مقدمه را در دیباچه خویش آورده است.

جدول ۲. مقایسه شمار حکایت‌های هر باب در **کلیده و دمنه**، **انوار سهیلی**، و **عیار دانش**

نام باب	کلیده و دمنه*	انوار سهیلی	عیار دانش	نام باب در عیار دانش
دیباچه نصرالله منشی	-	-	-	
مقدمه ابن مقفع	-	-	-	
تمهید بزرجمهر	۲	-	۲	
برزویه طیب	۵	۱۱	۱۱	
شیر و گاو	۱۶	۲۹	۲۹	در گوش ناکردن ...
بازجست کار دمنه	۳	۹	۹	در سزا یافتن ...
دوستی کبوتر و زاغ و موش و باخه و آهو	۴	۷	۷	در فواید یک‌دلی با دوستان
بوف و زاغ	۱۰	۱۴	۱۴	در اندیشیدن کار و ...
بوزینه و باخه	۲	۳	۳	در زیان بی‌خبری ...

زاهد و راسو	۲	۳	۳	در زیانِ شتابِ زدگی ...
گربه و موش	۱	۳	۳	در دورانِ اندیشی ...
پادشاه و فنزه	۲	۸	۸	در پرهیز نمودن ...
شیر و شغال	۱	۵	۵	در بخشیدن گناهان ...
تیرانداز و ماده‌شیر	۱	۳	۳	در پاداش کار ...
زاهد و مهمان او	۲	۵	۵	در زیان افزون ...
پادشاه و برهمنان	۲	۴	۴	در بزرگی دانش ...
زرگر و سیاح	۱	۲	۲	در پرهیز نمودن پادشاهان
شاهزاده و یاران او	۲	۳	۳	در التفات نامودن ...
خاتمهٔ نصرالله منشی	-	-	-	خاتمهٔ ابوالفضل
جمع حکایت‌ها	۵۶	۱۰۹	۱۰۹	

* در شمارش حکایت‌های کلیله، با توجه به متن *انوار سهیلی* و *عیار دانش*، کل باب نیز یک حکایت تلقی و شمارش شده است.

۴. مقایسهٔ شیوهٔ روایت‌پردازی

۱.۴ حذف‌ها و اختصارات

۱.۱.۴ حذف و اختصار در توصیفات

در کلیله و دمنه و *انوار سهیلی* با اطناب در توصیفات روبه‌رویم. البته این از خصوصیات نثر فنی است. هر دو نویسنده می‌کوشند با استفاده از صور خیال، تشبیه، استعاره، مجاز، کنایه، و آرایه‌های زبانی چون سجع، تمثیل، کلمه‌های مترادف و عربی، و ابیات فارسی و عربی، بر زیبایی نثر خود بیفزایند؛ موضوعی که نصرالله منشی در آن موفق و کام‌یاب است اما کاشفی نه.

در *عیار دانش* از توصیفات زیاد و خسته‌کننده و کلمات مترادف و عربی خبری نیست؛ فقط از ابیات فارسی، آن هم در حد معقول و معمول، استفاده شده است. در واقع، ابوالفضل این مجموعهٔ بی‌نظیر را، که تا پیش از این در اختیار مخاطب خاص و فاضل بود، در دسترس مخاطب عام قرار داده است تا او هم بتواند از این کتاب بهره ببرد. آنچه نقل می‌شود نمونه‌هایی است از هنر نویسندهٔ *عیار دانش* که با *انوار سهیلی* و *کلیله و دمنه* مقایسه می‌شود:

با وی دو گاو بارکش بودند؛ یکی را شنزبه نام و دیگری را مندبه (علمی، ۱۰۲۸: گ ۶۲ پ).
با وی دو گاو بارکش بودند که ثور گردون با قوت ایشان طاقت مقاومت نداشتی و
شیر فلک از صولت و صلابت آنها چون گریه روزهدار ناخن هیبت در پنجه اضطرار نهان
کردی. یکی را شنزبه نام بود و دیگری را مندبه (کاشفی، ۱۳۴۱: ۷۳).

نمونه دیگر:

آورده‌اند که در نزدیکی بغداد مرغزاری بود خوش آب و هوا (علمی، ۱۰۲۸: گ ۹۰ ر).
آورده‌اند در حوالی بغداد مرغزاری بود که نسیم آن بوی بهشت را معطر ساختی و
عکس ریاحینش دیده فلک را منور گردانیدی، از هر شاخ گل عذارش هزار ستاره تابان و
در حسن هریک از ستارگان نه فلک سرگردان (کاشفی، ۱۳۴۱: ۱۱۰).
آورده‌اند که در مرغزاری که نسیم آن بوی بهشت را معطر کرده بود و عکس آن روی
فلک را منور گردانیده، از هر شاخی هزار ستاره تابان و در هر ستاره هزار سپهر حیران
(منشی، ۱۳۷۳: ۸۶).

۲.۱.۴ حذف و اختصار در توضیحات

نویسنده عیار دانش همان‌طور که در توصیفات جانب اختصار را نگه می‌دارد در توضیحات
نیز کلمات و جملاتی را که حذف آنها در بیان منظور نویسنده تأثیری ندارد و فقط برای
آرایش سخن به کار می‌رود حذف می‌کند.

کتابی است که حکماً به زبان بی‌زبانان وضع کرده‌اند و حکمت را به لباس ظرافت آورده،
پادشاهان را در آداب ملکرانی کارنامه‌ای است (علمی، ۱۰۲۸: گ ۷ پ).
کتابی است که از زبان بهایم و سیاح و طیور و حشرات و وحوش جمع کرده‌اند. و
هرچه سلاطین را در باب سیاست و حزم شاید و جهان‌داران را در رعایت قواعد پادشاهی
به کار آید در مطاوی اوراق آن ایراد نموده و آن را سرمایه هر موعظت و وسیله هر منفعت
می‌شناسند (کاشفی، ۱۳۴۱: ۵).

کتابی است که از زبان مرغان و بهایم و وحوش و طیور و حشرات جمع کرده‌اند و
پادشاهان را در سیاست رعیت و بسط عدل و رأفت و قمع خصمان و قهر دشمنان بدان
حاجت باشد و آن را عمده هر نیکی و سرمایه هر علم و راهبر هر منفعت و مفتاح هر
حکمت می‌شناسند (منشی، ۱۳۷۳: ۲۹).

۳.۱.۴ حذف اشعار

نصرالله منشی و کاشفی هر دو از ابیات برای آرایش آثارشان بهره می‌گیرند با این تفاوت که

در کلیله و دمنه هم ابیات عربی دیده می‌شود هم ابیات فارسی، اما در انوار سهیلی از ابیات عربی خبری نیست و ابیات فارسی کلیله و دمنه نیز با ابیات جدیدی جای‌گزین و تعداد آن‌ها چند برابر شده است؛ البته، همین مورد از زیبایی و رسایی آن‌ها کاسته است. ابوالفضل این ابیات را با نگاه تیزبین نگریسته و بیش‌تر آن‌ها را حذف کرده و گاهی ابیاتی را جای‌گزین کرده است.

نمونه برای حذف:

گرت هوست که کاری ز غیب بگشاید زبان پاک و دل پاک هر دو می‌باشید

(کاشفی، ۱۳۴۱: ۹۶)

یا در حکایت «گنجشک و باشه» هنگام توصیف قدرت باشه این بیت را می‌آورد که نشانی از آن را در عیار دانش نمی‌بینیم:

گهی کو پنجه بر مرغان گشودی اگر پنجاه بودی درربودی

(همان: ۹۸)

نمونه برای جای‌گزینی:

مدعی را کی رسد با چون منی لاف جدال کی تواند پشه با پیل دمان پهلو زند

(همان: ۱۲۱)

کجا تواند دیدن گوزن طلعت شیر چگونه یارد دیدن تذرو چهرهٔ باز

(علّامی، ۱۰۲۸: گ ۹۷ پ)

هم‌چنین، در انوار سهیلی بعضی حکایت‌ها منظوم است؛ این حکایت‌ها از متن دیگری به امانت گرفته شده است. مثلاً، حکایت «درازگوشی که دم می‌طلیید» (کاشفی، ۱۳۴۱: ۱۷۱) عیناً از مثنوی مولوی نقل شده است. ابوالفضل حکایت‌ها را به‌صورت مثنور بازنویسی می‌کند. البته، دو بیت پایانی را می‌آورد:

مسکین خرک آرزوی دم کرد ناپافته دم دو گوش گم کرد
آن کیست که ز حد نهد برون گام این است سزای او سرانجام

(علّامی، ۱۰۲۸: گ ۱۳۵ پ)

هم‌چنین، در حکایت قاضی‌ای است که باید بین دو نفر حکم کند. این حکایت نیز عیناً یازده بیت از مثنوی است.

قاضی‌ای بنشانند و می‌گریست آن یکی گفتش که این گریه ز چیست

(کاشفی، ۱۳۴۱: ۲۹۰)

ابوالفضل آن را نیز به نثر تبدیل می‌کند (علمی، ۱۰۲۸: گ ۲۱۰ ر).

۴.۱.۴ حذف و اختصار در چهارچوب حکایت‌ها

حکایت‌ها در کلیله و دمنه و انوار سهیلی ابزاری است برای تبیین نکته و موضوعی که مؤلف در پی آن است و در درجه دوم اهمیت قرار دارد. بنابراین، به پردازش داستان و روابط علی و معلولی آن توجهی نمی‌شود. این در حالی است که ابوالفضل به داستان‌ها و حکایت‌ها توجه خاصی دارد و می‌کوشد اگر داستانی برای خواننده غیرمنطقی جلوه می‌کند به اشکال مختلف آن را بهبود بخشد. در بسیاری از حکایت‌های عیار دانش می‌توان حذف بخش‌های زائد را مشاهده کرد.

از باب نمونه، کاشفی در داستان «خرس و باغبان» حدود دو صفحه به توصیفات طولانی پُر از کلمات عربی و سجع‌های بی‌مزه می‌پردازد. سپس، هنگامی که وارد چهارچوب اصلی داستان می‌شود از دهقانی صحبت می‌کند که دل‌بسته باغش است و به خویش و پیوند علاقه‌ای ندارد، اما بالاخره از تنهایی به دامن کوهی می‌رود و با خرسی زشت‌صورت دوستی می‌کند و ... (کاشفی، ۱۳۴۱: ۱۵۹). گویا ابوالفضل این فضا سازی غیرمنطقی و سبک را مناسب داستان ندیده، بنابراین آن را حذف و کوتاه کرده و در بندی هشت‌سطری آورده است:

کلیله گفت: آورده‌اند که باغبانی بود که از نادانی و بی‌خردی به خرس دوستی کرده، همواره در باغ و کشتزار با وی به سر بردی و خرس نیز مهربانی دریافته، به آن دهقان الفتی پیدا کرده بود تا آن‌که چون آن باغبان به خواب رفتی، خرس بر بالین او آمد و مگس از روی او می‌راند. روزی ... (علمی، ۱۰۲۸: گ ۱۲۲ پ).

یا در حکایت «ملک‌زاده چینی» آمده است: در دارالملک چین پادشاهی بود ... او پسری داشت ... این پسر را آرزوی زیارت حرم کرم پدید آمد. از راه دریا به مکه رفت. سپس، به مدینه به زیارت حضرت رسول‌الله رفت. سپس، با قافله خراسان به بغداد رفت. این حکایت در حدود دو صفحه است (کاشفی، ۱۳۴۱: ۴۳۸)؛ اما در عیار دانش این حکایت تا این حد خلاصه شده است:

سیه‌گوش گفت: آورده‌اند که ملک‌زاده چین را سفر دریا به خاطر رسید تا تماشای قدرت الهی نماید. از پدر رخصت گرفته، همراهی جمعی انبوه بر کشتی‌ها سوار شده، راه دور و دراز پیش گرفت. چون به بغداد رسید (علمی، ۱۰۲۸: گ ۲۹۴ پ).

۲.۴ افزوده‌ها و اضافه‌ها

۱.۲.۴ افزودن خلاصه باب‌ها

نویسنده عیار دانش، به قصد آن‌که مخاطب در پایان هر باب بتواند به مضمون اصلی دست یابد و در لابه‌لای حکایت‌های مختلف از رسیدن به مضمون اصلی بازماند، خلاصه‌ای از آن باب را می‌آورد تا با یادآوری کوتاه‌تر حوادث و واقعه‌ها به درک بهتر خواننده کمک کند. سپس، خلاصه خلاصه‌ای را که نتیجه‌گیری چندسطری ابوالفضل از کل باب است یادآور می‌شود. البته، این کار ابوالفضل برای کاتبانی که پس از روزگار او به کتابت عیار دانش پرداخته‌اند در مواردی باعث سردرگمی شده است و حتی بعضی را بر آن داشته که به صلاح دید خود این خلاصه‌ها را حذف کنند و فقط به خلاصه خلاصه اکتفا نمایند. نسخه چهارم نگارندگان، «مل»، نیز از این گونه است.

۲.۲.۴ افزودن بعضی توضیحات

همان‌طور که پیش از این آمد، ابوالفضل پس از بازنویسی دو باب اول کلیله و دمنه ادامه کار را از روی انوار سهیلی پی می‌گیرد و هر چند مقدمه انوار سهیلی را در اثر خود جا می‌دهد، در پایان مقدمه به آن اشاره می‌کند و توضیح می‌دهد:

بر سخن سنجان دوربین پوشیده نخواهد شد که از [آخر] فهرست تا آغاز باب سیوم از فراهم آورده‌های مولانا حسین واعظ است. در کلیه و دمنه، که از روی آن انوار سهیلی را جمع آورده است، آنچه از هوای کار و فحوای کلام معلوم می‌شود که غرض از آوردن نصایح و افزودن پند و گریزگاه سخن را سرانجام نمودن باشد. لیکن، بر معامله‌رسان سخنوری پنهان نیست که در معنی بدان‌چه ضروری هست مشغول نشدن، هنگامه سخن گرم نمودن است (همان: گ ۵۳ ر).

هم‌چنین، حکایت‌هایی را که کاشفی به ابتدای باب «شیر و شنبه» اضافه کرده است یادآوری می‌کند.

و آغاز داستان تا حکایت شنبه، که مقصود است، به تقریب ذکر یافته است و در کلیله و دمنه مشهور، برای گریزگاه سخن، همان نصیحت پدر در هنر آموخت و مال را بی‌صرفه خرج نکردن است و به گوش قبول شنیدن پسران نصیحت مذکور را [و] اختیار کردن برادر بزرگ سفر دور راه، تا آخر قصه که مذکور خواهد شد و آنچه مولانا حسین واعظ از جواب گفتن پسر کلان و دلیل گفتن بر ناکردن سعی در اسباب دنیوی و ... تا آخر افسانه در کلیله و دمنه مذکور نیست و الحق که برای گریزگاه این سه سخن دور و دراز زیاده

کردن مناسب نبود. می‌خواستیم که با آنچه در کلیله و دمنه است بسنده کنیم، لیکن چون خالی از فایده نبود آورده شد (همان: گ ۶۱ پ).

طبیعی است ابوالفضل، به سبب فایده‌ای که برای مقدمه و اعطی تصور می‌کرده، به تناقض آن با مقدمه کلیله و دمنه اهمیتی نداده و هر دو را در کنار هم آورده است و این توجه شاید به نقدی که محجوب بر کار او وارد کرده پاسخ دهد:

معلوم نیست ابوالفضل چگونه احساس نکرده است که ابواب دوگانه مقدماتی کلیله و دمنه با مقدمه کمال‌الدین حسین واعظ تناقض دارد (محجوب، ۱۳۴۹: ۲۰۸).

علاوه بر این، ابوالفضل اشتباهاتی را که احتمالاً در حین ترجمه کلیله و دمنه یا بازنویسی *انوار سهیلی* پیش آمده توضیح داده یا اصلاح کرده است؛ این موضوع بیان‌گر پای‌بندی ابوالفضل به متن و تیزبینی و دقت اوست. از باب نمونه:

ناگاه نی‌پاره‌ای روشنی افکنده دیدند، به گمان آن‌که این آتش است هیزم فراهم آورده، گرداگرد آن نی‌پاره چیده، دمی دمیدند ... [پوشیده نماند اگر به جای نی‌پاره «کرمک شب‌چراغ» نوشته شدی، بهتر و روشن‌تر بودی که در کتاب هندوی نیز «کرمک شب‌چراغ» نوشته است] (علمی، ۱۰۲۸: گ ۱۱۸ ر). (جمله داخل قلاب توضیح ابوالفضل است که به متن اضافه شده است).

این دقت را در مقایسه با «ناگاه بر طرف راه نی‌پاره‌ای روشنی افکنده دیدند ...» (کاشفی، ۱۳۴۱: ۱۵۱) و «ناگاه یراعه‌ای دیدند در طرفی افکنده» (منشی، ۱۳۷۳: ۱۱۷) بررسی می‌کنیم.

مینوی در پاورقی کلیله و دمنه می‌نویسد:

یراعه کرم شب‌تاب مراد است؛ در نسخه اساس نی‌پاره و نی آمده است. یراعه به معنی «نی» نیز هست و قلم را که از نی باشد بدین سبب یراعه گویند. آیا امکان دارد که نصرالله منشی سهواً چنین ترجمه کرده باشد؟ (همان).

نکته‌ای که مینوی در پاورقی ذکر می‌کند نشان می‌دهد در کلیله و دمنه‌ای که ابوالفضل نیز در اختیار داشته، مانند نسخه اساس مینوی، این واژه «نی‌پاره» نوشته شده است. هم‌چنین، در نسخه *انوار سهیلی*، که در بالا ذکر آن آمد، نیز «نی‌پاره» نوشته شده است. بنابراین، ابوالفضل خود را به تبعیت از هر دو متن ملزم می‌بیند و «نی‌پاره» می‌آورد، اما، گویا متن هندی را نیز در دست داشته و پس از مراجعه به آن اشاره می‌کند که بهتر بود به جای نی‌پاره کرمک شب‌چراغ می‌آمد؛ همان‌طور که در کتاب هندو کرمک شب‌چراغ است. شیوه کار ابوالفضل نشان‌دهنده دو نکته مهم است:

۱. دقت نظر در هنگام تألیف اثر، نه بازنویسی کورکورانه؛
 ۲. الزام نویسنده به تبعیت از دو متن پیش رو و استنباط شخصی نکردن.
- البته، این نتیجه‌گیری فقط براساس نمونهٔ بالا نیست. در جاهای دیگری هم بین متن عیار دانش و انوار سهیلی اختلافاتی دیده می‌شود؛ با دقت و بررسی مشخص می‌شود که ابوالفضل در آن جاها از کلیله و دمنه برای بازنویسی متن بهره گرفته است. از باب نمونه:
- اما در آن وقت که میان کلیله و دمنه این سخنان می‌گذشت، ددی که هم در آن زندان گرفتار بود نزدیک ایشان خفته (علمی، ۱۰۲۸: گ ۱۵۴ ر).

و در ادامه می‌نویسد:

این سخن بر زبان‌ها افتاد و آن دد دیگر که در زندان از گفت و شنید ایشان آگاه شد کس فرستاد که من هم گواهی دارم. شیر فرمود تا حاضر آمد (همان: گ ۱۶۲ پ).

در مقایسه با:

اما در آن وقت که میان دمنه و کلیله این سخنان می‌گذشت، دزدی که هم در آن زندان محبوس بود ... (کاشفی، ۱۳۴۱: ۲۰۴).

این سخن در افواه افتاد. آن دزد دیگر که در زندان بر گفت و شنید ایشان اطلاع یافته بود ... (همان: ۲۱۸).

و ددی با دمنه به هم محبوس بود و در آن نزدیکی خفته (منشی، ۱۳۷۳: ۱۴۴).
چون این سخن در افواه افتاد، آن دد دیگر که در حبس مفاوضت ایشان شنوده بود ... (همان: ۱۵۶).

نمونهٔ دیگر:

مرغی بر درختی این را می‌دید و آواز می‌کرد که «آتش نیست.» بوزنگان به سخن او گوش نمی‌نهادند. در این میان مردی آن‌جا رسید. مرغ را گفت: «رنج مبر ...» (علمی، ۱۰۲۸: گ ۱۲۸ ر).

در مقایسه با:

هیزم جمع آوردند و گرداگرد آن چیده، دم می‌دمیدند و در برابر ایشان مرغی بر درختی آواز می‌داد ... قضا را در این اثنا مرغی دیگر آن‌جا رسید و مرغ را گفت: «رنج مبر ...» (کاشفی، ۱۳۴۱: ۱۵۱).

در دو نمونهٔ بالا کلمه‌ای که کاشفی آورده غلط است. اما، ابوالفضل با مراجعه به کلیله و دمنه کلمهٔ درست را جای‌گزین کرده، بنابراین، توضیحی اضافه نکرده است.

برابر ایشان مرغی بود بر درخت بانگ می‌کرد که «آن آتش نیست.» البته، بدو التفات نمی‌نمودند. در این میان مردی آن‌جا رسید، مرغ را گفت: «رنج مبر...» (منشی، ۱۳۷۳: ۱۱۶).

نمونه دیگر:

در باب یازدهم («در بخشیدن گناهان که خوش‌ترین صفتی است پادشاهان را») نیز ابوالفضل عنوانی را که کاشفی برای باب برگزیده است نامناسب می‌داند، اما، به دلیل این‌که در کلیله و دمنه نیز در مقدمه باب از بخشیدن گناه سخن رفته و به انوار سهیلی نزدیک است عنوان باب را تغییر نمی‌دهد. اما، در پایان باب توضیحی اضافه می‌کند:

به خاطر می‌رسد که اگر عنوان سخن از غضب به لطف آمدن می‌شد، مناسب می‌نمود؛ چه عفو و بخشیدن گناه را می‌طلبند و چون دامن فریسه به گرد گناه آلوده نبود در آوردن آن عنوان و این داستان خالی از ناخوشی نیست (علمای، ۱۰۲۸: گ ۳۰۶ پ).

۳.۲.۴ افزوده‌ها و اضافه‌ها در چهارچوب حکایات

کاشفی به داستان‌ها شاخ و برگ بسیار داده، اما در بیش‌تر موارد جز اطناب ممل چیزی پدید نیامده است. برخی مواقع داستان از مسیر اصلی دور شده و گاهی نیز برای خواننده خسته‌کننده و غیرمنطقی‌تر شده است؛ در حالی که در عیار دانش این‌گونه نیست. در عیار دانش موارد بی‌شماری را می‌توان یافت که نویسنده با اهدافی متفاوت، از جمله فضاسازی بهتر، منطقی‌تر شدن، و زیباتر شدن، آن‌ها را به متن افزوده است.

از باب نمونه برای فضاسازی بهتر:

زن در الحاح و زاری مبالغه می‌کرد و مرد گفت که «این راز نباید گفت.» زن زاری می‌کرد و می‌گفت که چنینم و چنانم، هم‌سر توأم. مرد گفت که «چون تو هم‌راز منی، با تو این راز سر بسته را می‌گشایم. اما، زنه‌ار که به کس نگویی!» و، پس از شرایط احتیاط، مرد گفت که این مال از دزدی جمع شده است (همان: گ ۲۲ پ).

در مقایسه با:

زن مراجعت کرد و الحاح در میان آورد. مرد گفت: «این مال من از دزدی جمع شده است» (منشی، ۱۳۷۳: ۴۹).

یا در حکایت «مردی که در بیابان گنجی یافت»، برای منطقی‌تر شدن داستان در بازنویسی عبارتی جدید اضافه شده است که در اصل داستان نیست:

بی فکر و اندیشه عاقبت با بارهای زر پیش از خود گسیل کرد تا بر وی نبرند کرایه‌کشان را زر به خانه خود بردن [به مصلحت] نزدیک‌تر بود (علمای، ۱۰۲۸: گ ۱۶ ر).

در مقایسه با:

بارها پیش از خود گسیل کرد. مکاریان را سوی خانهٔ خویش بردن به مصلحت نزدیک‌تر نمود (منشی، ۱۳۷۳: ۳۹).

در عیار دانش، هنگامی که دمنه برای نخستین بار به دیدن شیر می‌رود، شیر جمله‌هایی می‌گوید که در انوار سهیلی و کلیله و دمنه دیده نمی‌شود. گویا آن‌ها نیز به قصد فضاسازی بهتر گفته می‌شود:

شیر گفت: «این چه اندیشهٔ محال به خاطر راه می‌دهی؟ امثال شمایان را در آستان فلک‌نشان ما چه قدر است و مردم کوچه‌گرد را به درگاه سلطان کجا راه می‌دهند؟ و مهمات ملکی، که به کارآگاهان خدمت نوبت نمی‌رسد، با گداطبعان هر جایی کی رجوع خواهد شد؟» (علّامی، ۱۰۲۸: گ ۷۰ ر).

نمونهٔ دیگر:

پلنگ این گفت و گو را شنیده، به خاطر آورد که «اگر شنیده را به عرض شیر رسانم، مبادا مرا درین کار با غرض اندیشد؟ همان بهتر که حقیقت حال به مادر شیر رسانم تا او سرانجام این کار نماید.» پس به ملازمت مادر شیر رفت (همان: گ ۱۳۷ پ).

در مقایسه با:

پلنگ این فصل سخن استماع کرده و بر کماهی احوال اطلاع یافته، به نزدیک مادر شیر رفت (کاشفی، ۱۳۴۱: ۱۷۴).

البته، گاهی نیز این افزوده‌ها نتیجهٔ تجربیات ارزشمندی است که ابوالفضل در خلال عمری خدمت در دربار سلطان کسب کرده است و این موارد را می‌توان جزو دیدگاه‌های وی به‌شمار آورد؛ هرچند در دل حکایت‌ها پنهان است. حکایت «پادشاه و زاهد»:

پادشاه فرمود که «طریق به‌دست آوردن عالم معنی چیست؟» زاهد گفت که «شهوت و غضب را معتدل سازد و همواره در آسایش بر خود بسته ... پادشاهان را پاسبانی رعیت و ملک فرموده‌اند. پس هر شبانه‌روز حساب خود نگاه دارد که امروز چه کرده‌ام و در کار و بار خود نظری انداخته باشد که مبادا کار سهلی را پیش گیرد و از کارهای بزرگ بازماند. ای پادشاه، اکثر مردم به ترس آن که مبادا در حق گفتن در روزی بسته شود یا در اعتبار ما نقصانی رود، از گفتن سخن حق ملاحظه دارند. پادشاه دانا آن است که به نگهبانی خود و پاسبانی دیگران آن‌چنان کوشش کند که حق‌گذران را جای سخن نماند و اگر از روی بشریت سهوی رود، از شنیدن سخن حق از جا نرود و گوینده را نکوهش ننماید.» ملک فریفتهٔ نصیحت او شد (علّامی، ۱۰۲۸: گ ۱۴۲ ر).

۴.۲.۴ افزوده‌ها و اضافه‌ها به قصد نتیجه‌گیری بهتر و کامل‌تر شدن حکایت

در کلیله و دمنه و انوار سهیلی حکایت‌هایی هست که پایان آن‌ها بسیار موجز است و کوتاه بیان می‌شود. مثلاً، در حکایت «زاهد و جامه‌گران‌بها»، در پایان داستان از این‌که قاضی درباره‌ی مجرمان چه حکمی داده سخنی به میان نیامده است؛ در حالی که در عیار دانش، با افزوده شدن چند جمله، پایان بهتر و روشن‌تری برای حکایت رقم زده شده است. نمونه:

و اگر زن حجام بر آن فعل حرام مدد نکردی، بینی بر باد داده، فضیحت نشدی. حاکم از حقیقت کار خبردار شده، هریک از گنه‌کاران را به سزای لایق رسانید. هرکه بد کند نیکی طمع نباید داشته و هرکه نیشکر طلبد تخم حنظل نباید کاشت (همان: گ ۸۰ ر).

در مقایسه با:

اگر زن حجام بر آن فعل حرام مددکاری ننمودی، مثله نگشتی. هر که بد کند نیکی طمع نباید داشت و هرکه نیشکر طلبد تخم حنظل نباید کاشت (کاشفی، ۱۳۴۱: ۹۷).

نمونه دیگر:

همه به یک‌بار با خانه و آشیانه خاکستر شدند و گنجشکان با دل شاد و خاطر از بند غم آزاد زندگانی نمودن گرفتند (علّامی، ۱۰۲۸: گ ۸۲ پ).

در مقایسه با:

همه به یک‌بار با خانه و آشیانه خاکستر شدند. ستمگر ز ظلم آتشی بر فروخت / چو زد شعله اول مر او را بسوخت (کاشفی، ۱۳۴۱: ۱۰۰).

در پایان حکایت «کژدم و سنگ‌پشت»:

و آن‌چه دانایان گفته‌اند که «بداصل تا به ولی‌نعمت خود بدی نکند، از دنیا نرود» راست بوده است. پس سنگ‌پشت با سخن او عمل کرد و غوطه‌ای زد. کژدم در گرداب افتاد و می‌گفت: «ای یار عزیز، چنین چرا کردی که مرا بیم هلاک است؟» سنگ‌پشت گفت که «طبع من مرا بدین داشت که مرا هم این جنبش بی‌اختیار است» (علّامی، ۱۰۲۸: گ ۹۶ پ).

در مقایسه با:

محال است بر نطفه خبیث که از دنیا انتقال کند بد ناکردن به جای جمعی که به او نیکویی کرده باشند. قطعه: بداصل را چگونه توان کرد تربیت / کس در درون خانه چرا مار پرورد / حنظل به تربیت ندهد طعم نیشکر / گل برنچیند آن‌که همه خار پرورد (کاشفی، ۱۳۴۱: ۱۲۰).

پایان حکایت «شترسوار و مار»:

بر زمین می‌زد تا مار کشته شد. رویاه گفت: «چون دشمن را هلاک کردی، حالا او را به من ده تا طعمهٔ خود سازم.» شترسوار مار را از توبره برآورده، پیش رویاه انداخت تا شکم را از گوشت او سیر گرداند (علمای، ۱۰۲۸: گ ۱۷۸ پ).

در مقایسه با:

مرد سر توبره بریست و بر زمین می‌زد تا مار کشته شد و شرر شر او منتفی گشته، خلاق از ضرر او ایمن شدند (کاشفی، ۱۳۴۱: ۲۳۸).

نمونهٔ دیگر:

آورده‌اند که بر لب آبیگری بطی خانه داشت؛ هر روز ماهی می‌گرفت و به آن زندگانی می‌کرد. یک روز به جایی رفته بود، شبانگاه به خانه رسید. روشنایی ماه را در آب ماهی پنداشته، قصد می‌کرد تا بگیرد و هیچ نمی‌یافت. چون بارها او را بیازمود، فرو گذاشت. دیگر روز [هرگاه] ماهی دیدی، گمان بردی که همان روشنایی ماه است و قصد آن نکردی و گفتی: «آزموده را چه آزمایش؟» و نتیجهٔ این تجربهٔ آن بود که پیوسته گرسنه بودی و بی‌برگ و نوا روزگار گذرانیدی (علمای، ۱۰۲۸: گ ۱۰۱ ر).

در مقایسه با:

بطی در آب روشنایی ماه دید؛ پنداشت که ماهی است؛ قصد کرد تا بگیرد، هیچ نیافت. چند نوبت بر این منوال آزمایش کرد ... به یک‌بارگی مهم خود را فرو گذاشت. دیگر شب هرگاه ماهی دیدی، پنداشتی که روشنایی ماه است، قصد آن نکردی (کاشفی، ۱۳۴۱: ۱۲۶).

۳.۴ جای‌گزینی

از دیگر تغییراتی که ابوالفضل در متن عیار دانش پدید آورده جای‌گزینی است. او جمله‌هایی از *نوار سهیلی* را با جمله‌هایی بهتر از خود جای‌گزین کرده است تا حکایت منطقی‌تر به نظر رسد. در واقع، او فقط به ساده کردن جمله‌ها اکتفا نمی‌کند و می‌کوشد داستان را زیباتر و معقول‌تر بیان کند. از باب نمونه:

کفشگری، که خود را از مریدان او شمردی، زاهد را دیده، به خانهٔ خود برده، لوازم مهمان‌داری به جا آورده، خود به کارهای دیگر بیرون رفت (علمای، ۱۰۲۸: گ ۷۷ پ).

در مقایسه با:

کفشگری، که خود را از مریدان او شمردی، بر سبیل تبرک آن زاهد را به خانه برد و قوم خود را به تیمار داشت، او وصیت نموده و خود به ضیافت بعضی از دوستان رفت (کاشفی، ۱۳۴۱: ۹۴).

چگونه ممکن است کسی را مهمان کرد و خود به مهمانی دیگران رفت. این‌ها نکته‌های ظریفی است که ممکن است در مقابل حجم کار نویسندگان این آثار ناچیز به نظر رسد، اما همین ضعف‌های کوچک در داستان می‌تواند به منطق متن آسیب‌های جدی بزند.

یا نویسنده برای جای‌گزینی از تجربیات خود بهره می‌گیرد:

دوم، دوستی خویشان تا زمانی است که معامله بزرگ درنیامده است، که چون مهتری یکی یافت، دیگران بر او حسد برند و کار به فساد انجامد (علمای، ۱۰۲۸: گ ۱۲۱ پ).

در مقایسه با:

دوم، صلاح خویشان چندان واقع است که بداندیشان و مردم شریر در میان ایشان دخل نکرده‌اند و بعد از دخل بدان و بدکیشان از جمیع اقربا و خویشان وفاق و اتفاق توقع نتوان کرد (کاشفی، ۱۳۴۱: ۱۵۸).

یا در عیار دانش هنگامی که صاحب خانه دزد را گرفتار می‌کند می‌گوید:

همه عمر مردم می‌آزردم و مال به‌دست آوردم تا تو سنگ‌دل در پشتواره بندی و ببری! و آخر نگویی که تو کیستی؟ (علمای، ۱۰۲۸: گ ۲۳ پ).

در مقایسه با:

همه عمر بر و بازو زدم و مال به‌دست آوردم تا تو کافردل پشتواره بندی و ببری! باری بگو تو کیستی؟ (منشی، ۱۳۷۳: ۴۹).

جمله جای‌گزین شده عیار دانش طنز تلخی نیز همراه دارد.

پیش از ورود به ویژگی‌های زبانی عیار دانش دیدگاه‌های محمدتقی بهار و ذبیح‌الله صفا را درباره سبک این سه اثر مرور خواهیم کرد تا گواهی باشد بر درستی این خصوصیات.

در نثر قرن ششم هجری، هم‌چون شعر، کاربرد صنایع ادبی، سجع‌های مکرر، و جمله‌های مترادف‌المعنی و مختلف‌اللفظ رواج یافت. هم‌چنین، برای اظهار فضل و

اثبات عربی‌دانی، کاربرد کلمات عربی و شواهد شعری عربی رونقی به‌سزا یافت و تلمیحات به قرآن کریم در همهٔ آثار این قرن پدیدار شد. خلاصه این‌که توجه از حقایق و معانی عالی و صراحت کلام به لفاظی و صورت‌سازی و کنایه‌های بسیار و دین‌داری و زهد و اظهار فضل در عربی‌دانی کشید. به این شیوه «نثر فنی» یا «شیوهٔ ابوالمعالی» گویند، زیرا تألیف او بر دیگران سیمت تقدم دارد (بهار، ۱۳۴۹: ج ۲، ۲۵۵). اما کلیله و دمنه از لحاظ سلامت انشا و قوت ترکیب و حسن شیوه و آراستگی یکی از عالی‌ترین نمونه‌های نثر فارسی است. به سبب آن‌که ابوالمعالی هیچ‌گاه مغلوب صنعت نشده و در هیچ موضعی از کتاب خود از فصاحت و بلاغت غفلت نورزیده است. به همین دلیل، کلیله و دمنه از نخستین نمونه‌های نثر فنی شمرده می‌شود (صفا، ۱۳۷۳: ج ۲، ۹۵۰-۹۵۱). همین محققان نیز دربارهٔ کیفیت نازل نثر در قرن نهم اتفاق نظر دارند. ذوق‌ها محدود است، طبع‌ها پست، فکرها کوتاه، راه تفکر نادرست، سستی و اهمال و عدم تحقیق و پژوهش در همهٔ امور، از کارهای سیاسی و مملکت‌داری گرفته تا شعر و نثر و دیانت و تصوف و امانت و تقوی، ریشه دوانده و پستی عجیبی در همه‌چیز پیدا شده است و در این گیر و دار اگر دانشمندی چند را می‌بینیم، جای بسی حیرت و شگفتی است (بهار، ۱۳۴۹: ج ۳، ۱۸۵).

کاشفی را می‌توان از معدود نویسندگان خوب این اثر دانست، اما وی نیز نثری متفنن دارد؛ گاه بسیار ساده و موجز می‌نویسد گاه از شیخ سعدی تقلید می‌کند، ولی در فن نثر مصنوع پیش‌رفت شایانی ندارد (همان: ۱۹۸). هرچند کاشفی در *انوار سهیلی* کوشید انشای کلیله و دمنه را ساده‌تر کند، چنان‌که باید نتوانست خود را از نفوذ شیوهٔ بیان ابوالمعالی بیرون آورد. با این حال، *انوار سهیلی* در قرون بعد مدت‌ها مورد توجه و استفادهٔ پارسی‌خوانان و پارسی‌آموزان هند بوده است (صفا، ۱۳۷۳: ج ۴، ۵۲۵).

این شیوهٔ نثر، که درستی، صلابت، و زیبایی نثر فنی کلیله و دمنه و *مرزبان‌نامه* را نداشت و فقط تقلیدی ناستوار و ناشیانه به‌شمار می‌رفت، تا قرن دهم ادامه داشت تا این‌که دانشمندان و علما به نقص و فساد نثر فارسی پی بردند و قدیمی‌ترین کسی که در شبه‌قارهٔ هند متوجه این عیب شد و برای اصلاح آن کوشش کرد ابوالفضل دکنی بود. او در حل و فهم لغات دری بسیار تلاش کرد و کتاب لغتی به فارسی نوشت و لغات عربی را از آن بیرون کشید و به جای آن‌ها لغات دری به‌کار برد. هنگامی که وی به وزیری و پیش‌کاری اکبرشاه رسید، تغییر سبک نثر فارسی را آغاز کرد. با این‌که وی در نیاوردن و حذف لغات عربی تعمّدی ندارد، برخی عبارات او به فارسی خالص است و در نثر او لغات عربی بسیار

کم دیده می‌شود. سبک انشای ابوالفضل، به واسطه این که تقلید از او مستلزم معلومات کافی بود، پیروی نشد (بهار، ۱۳۴۹: ج ۳، ۲۸۹-۳۰۰).

در مقابل، در عصر صفوی نثر فارسی به گونه‌ای مشوش شد که هیچ‌گاه نظیر آن دیده نشده است. در واقع، سطح فرهنگ و نویسندگی، چه در نظم چه در نثر، به قدری تنزل می‌یابد که انسان به فکر فرومی‌رود که این تدنی الفاظ و عبارات از چه راه است؟ و چه پیش آمده که یک مرتبه الفاظ و عبارات و طرز جمله‌بندی تا این حد تنزل یافته است و اثری از قواعد و اسلوب متقدمان و لطف سخن و استعمال الفاظ پاکیزه ایشان نمی‌توان یافت؟! (همان: ۳۰۰).

ارزش ابوالفضل در نثر زیبای منتخب، استوار، و درست اوست که به شیوه نویسندگان پیشین است و از آن همه بی‌مزگی‌ها و تازی‌گویی‌ها و غلط‌پردازی‌هایی که در نثر عهد تیموری و صفوی می‌بینیم در آن‌ها اثری نیست. پارسی‌ای هموار و یک‌دست و دور از افراط و تفریط، همراه با همه فرندهای واژگانی و دستوری. البته، نباید فراموش کرد که تمایل او به فارسی‌نویسی و آوردن واژگان پارسی بر دیگر تمایلاتش در نثر می‌چربد. پس از ابوالفضل، به‌خاطر اهمیت آثار او، افراد بی‌شماری کوشیدند شیوه او را در نگارش کتاب‌های خود پیروی کنند، ولی طبعاً به اندازه خود ابوالفضل در این راه توفیق نیافتند (صفا، ۱۳۷۳: ج ۳، ۱۷۰۱).

۵. ویژگی‌های زبانی

۱.۵ دقت در ترجمه کلمات دشوار عربی

مُبَآئِت: سرّ خویش را نزد کسی فاش کردن

اکنون که تو این مَبَآئِت پیوستی (منشی، ۱۳۷۳: ۳۱).

در مقایسه با:

چون خود در سخن باز کردی مراد تو بازگویم (علمی، ۱۰۲۸: گ ۸ پ).

حِسَبَت: امید ثواب داشتن

معالجت او بر وجه حِسَبَت بر دست گرفتم (منشی، ۱۳۷۳: ۴۵).

یا

معالجه او برای خدا کردم (علمی، ۱۰۲۸: گ ۱۹ پ).

۲.۵ انتخاب کلمهٔ مناسب فارسی به جای کلمه‌های بی‌شمار عربی

مستظهر: توانگردل، قوی‌پشت

پادشاه شهر خود را به گنج‌های حکمت مستظهر گردانی (منشی، ۱۳۷۳: ۳۱).

پادشاه خود را به گنج حکمت توانگردل سازی (علمای، ۱۰۲۸: گ ۹ ر).

قوی‌پشت (همان: ۱۳۵).

حفظ: یاد گرفتن

باید دانست که فایده در فهم است نه در حفظ (منشی، ۱۳۷۳: ۳۹).

باید دانست که فایدهٔ کتاب در فهمیدن است نه در یاد گرفتن (علمای، ۱۰۲۸: گ ۱۶ ر).

افتتاح: سر کردن

در سخن مجال تصرف یافتند تا در هر باب که افتتاح کرده آید به نهایت اشباع برسانیدند

(منشی، ۱۳۷۳: ۳۸).

سخن را دستگاهی پدید آمد تا در هر باب که سر کردند خاطرخواه به پایان رسانیدند

(علمای، ۱۰۲۸: گ ۱۵ ر).

عطر: بخور

عطر بر آتش نهند (منشی، ۱۳۷۳: ۴۶).

بخوری بر آتش نهند (علمای، ۱۰۲۸: گ ۲۰ پ).

مقدم: کلانتر

مقدم دزدان (منشی، ۱۳۷۳: ۴۹).

کلانتر دزدان (علمای، ۱۰۲۸: گ ۲۳ پ).

دارالسلطنت: تختگاه

شاه و وزیر متوجه دارالسلطنت شدند (کاشفی، ۱۳۴۱: ۱۴).

شاه و وزیر متوجه تختگاه شدند (علمای، ۱۰۲۸: گ ۳۱ ر).

مسند عشرت: تخت کامرانی

روزی بر مسند عشرت نشسته بود (کاشفی، ۱۳۴۱: ۲۶).

روزی بر تخت کامرانی نشسته بود (علمای، ۱۰۲۸: گ ۳۷ ر).

مدخل و مخرج: درآمد و برآمد

به اندازه مدخل مخرجی نداشته باشد (کاشفی، ۱۳۴۱: ۷۲).

به اندازه درآمد برآمد نداشته باشد (علّامی، ۱۰۲۸: گ ۶۱ پ).

مؤاخذه: گرفتن

ایلچی هر چه گوید بر او گرفت نیست (همان: گ ۲۰۷ پ).

تحویل گرفتن: گرم‌رویی نمودن

سنگ‌پشت گفت از راه دور می‌رسم ... بوزنه گرم‌رویی نموده، به لطف پرسید و گفت: «این اندیشه خوب در سرت افتاده است» (همان: گ ۲۵۳ ر).

۳.۵ بعضی شکل‌های املائی و نگارشی

خورد / خوردان: خُرد، خُردان

در همه نسخه‌های مورد استفاده «خُرد» به این شکل نوشته شده است.

در اندک زمان خوردان از خوردنی‌های گوارای خوش‌مزه بیالیدند، بزرگ شدند (همان: گ ۲۷۴ پ).

پاداشت: پاداش

چون با من نیکویی کرده‌ای، هر آینه پاداشت نیکو باید کرد (همان: گ ۱۰۴ پ).

حق‌گذاری: حق‌گزاری

می‌خواهم که آنچه توانم بکوشم و حق‌گذاری ملک به جا آورده (همان: گ ۲۲۱ پ).

کاریگر: کارگر

چه از برای یک خوردنی که به هم رسد چندین کاریگر از آهنگر و درودگر و برزگر و آشپز و غیر آن می‌باید (همان: گ ۳۳ پ).

بوزنها: بوزنه‌ها

کلمه‌هایی که به های غیرملفوظ پایان می‌پذیرند اگر با های جمع همراه شوند یک «ه» حذف می‌شود.

ملک زاغان را و ملک بوزنها را کار آمد (همان: گ ۲۳۷ پ).

۵۰ مقایسهٔ عیار دانش با/نوار سهیلی و کلیله و دمنه براساس تصحیحی نو ...

ناآمدن: نیامدن

باعثِ ناآمدن چیست؟ (همان: گ ۹۲ پ).

قفص: قفس

او را اسیر دانهٔ حيله ساخت و در تنگنای قفص بند کرد (همان: گ ۱۰۴ ر).

دوچار: دچار

پیلی مست با او دوچار شد (همان: گ ۱۰۷ ر).

طپیدن: تپیدن

دلش در طپیدن و روحش در پریدن آمد (همان: گ ۴۳ پ).

تکلیف: تکلف

بدترین یاران و برادران آن است که برای او تکلیفی باید کرد و مرا این پایه هم نیست (همان: گ ۲۴۵ پ).

فاما: اما

حالا دست ما به پاداشت تو نمی‌رسد فاما در زیر این دیوار صندوقچهٔ جواهر قیمتی است. بشکاف و بردار (همان: گ ۳۶۵ پ).

۴.۵ بعضی شکل‌های دستوری

– «ی» در پایان فعل برای نشان دادن ماضی استمراری

دست در مال پدر دراز کردندی و در بی‌کاری و ناهمواری روزگار گذرانیدندی (همان: گ ۵۵ پ).

– به کار بردن مصدر مرخم به جای مصدر

گل مقصود بی‌خار محنت نتواند چید و در گنج مراد جز به کلید رنج نتوان گشاد (همان: گ ۶۶ پ).

– «ب» تأکید در ابتدای فعل

شبی آن خلعت را ببرد و برفت (همان: گ ۷۶ پ).

– فعل آغازی

آن‌گاه برهمین اسرار حکمت بیان کردن گرفت (همان: گ ۵۳ ر).

– ضمیر پیوسته در نقش بدلی

چون او را مقصودش در کنار نهند (همان: گ ۹۵ ر).

– کاربرد متفاوت ضمیر شخصی

گرچه دانست که در گشادن بند من آن چنان کوشش ندارد (همان: گ ۲۷۲ ر).

دمنه چون دانست که سخن مرا تمام به راستی خیال نفرموده است به عرض رسانید که «اگر ملک فرماید، او را به ملازمت آورم و در حلقه خدمت کاران جا دهم.» (همان: گ ۱۲۶ پ).

هرچند که حاکم خیراندیش باشد، او را از جای برده، به هلاک او مایل سازند (همان: گ ۱۰۷ ر).

چون سیاه‌گوش دانست که «دولت‌خواهی من سودمند نیست و جز زیان‌زدگی سودی نمی‌کند» (همان: گ ۳۱۱ پ).

شیر را سخنان شغال خوش آمد و دانست که «عمر گرامی را به مستی جاه و هم‌نشینی خوشامدگویان در تباه‌کاری گذرانیدم» (همان: گ ۳۱۴ ر).

– ماضی محقق‌الوقوع

آخر چون کار فتنه‌انگیزان رسوایی است، کار او به رسوایی کشید چنان‌چه شرح داده آمد (همان: گ ۱۳۳ پ).

– حذف به قرینه لفظی در ارکان مختلف جمله

از ملامت مقصد آن است که از خواب غفلت بیدار شوی و شکر که پیش از این تو آگاه شد و از این کاری که از تو آمد تجربه حاصل شد (همان: گ ۲۵۹ ر).

یقین که عدل عالم‌آرای محروم نخواهد گذاشت و امید مرا از دادگستری نخواهد برید (همان: گ ۱۴۷ پ).

– جمله مرکب بدون حرف ربط

و دیگر سخنان عرض‌کردنی است؛ در خلوت خواهم گفت (همان: گ ۲۰۱ ر).

آن‌گاه این جماعت از قدیم باز دشمنی از ایشان فهمیده‌ام و هرچند ملک درباره ایشان انعامات کرده است و به مرتبه بزرگ رسانیده، از بدبختی و بی‌دولتی خود بازنیایند (همان: گ ۳۳۴ ر).

– کاربرد مضارع اخباری به جای مضارع التزامی

چون ما بر خان و مان ملک زاغان اطلاع افتاده و اکثر ایشان را خسته‌حال و

شکسته بال ساخته ایم، اگر امشب دیگر شبیخون ما بدیشان می رسد، کار تمام می شود
(همان: گ ۲۱۳ پ).

– کاربرد رای فاعلی

صاحب خانه از بیم آن که مبدا آتش در سقف خانه گیرد، زود بر بالای بام برآمد و آشیانه را
خالی می ساخت تا آتش فرونشاند. مار را از پیش شرارهٔ آتش دید و از بالا آواز متین شنید.
سر از سوراخی که جانب بام داشت برون کرد (همان: گ ۲۳۱ پ).

– کاربرد حرف اضافهٔ «به» در معنای «با»

تا مرا بر دانش تو وقوف نباشد دوستی کردن به تو از قانون خرد دور می نماید
(همان: گ ۲۵۳ ر).

از خواب غفلت بیدار شد و به خود قرار داد که چارهٔ این کار جز آن نیست که این
کنیزک مسافر راه نیستی گرداند (همان: گ ۲۹۵ پ).

– کاربرد حرف اضافهٔ «با» در معنی «برای»

شکر خدا که هم چو نیست که همیشه از جنس ما به شما آزار رسیده باشد؛ چه قوم ما با آن
که جانور نیازارند، به چیزهای سهل ساخته اند (همان: گ ۱۷۶ پ).

– کاربرد بن مضارع به جای اسم مصدر

و عاقل ترین ملوک آن که در نگاه داشت ملک و باز پرس دادخواهان و سرانجام مهمات
رعایا کوشش بسیار می نموده باشد (همان: گ ۲۸۳ پ).

– به کار بردن فعل جمع برای فاعل مفرد به قصد احترام

و بزرگ مجلس زبان آفرین برگشوده، تحسین فریسه می نمودند (همان: گ ۲۸۸ پ).

– حذف حرف اضافه

آن درویش را دیدن این سرگذشت وقت خوش گشت (همان: گ ۲۹۰ ر).
بازرگان آنچه شنیده بود جمعی را گواه گرفت (همان: گ ۲۹۹ پ).
آهو [قبول نموده] در آن مرغزار مقام گرفت و یکدیگر دوستانه به سر می بردند.
نیستی بود که به هر وقت آنجا جمع شدند (همان: گ ۱۹۱ پ).
زری که با خود داشت گاوی چند توانا و جوان خریده، قصد خانه کرد (همان:
گ ۳۵۸ پ).

آنچه باقی مانده باشد تحفه گویان به او بدهم و این راز را پوشیده داریم تا هم دل او به
دست آمده باشد و هم ما از محنت خلاص شویم (همان: گ ۳۶۱ ر).

– وجه وصفی با واو

ضرورت تر نیست، بلکه هر کس به اندازه ملازمان و خدمت کاران خود یک دو کس را به هر رنگی که باشد چنین [رعایت] کرده و راه سخنی داد (همان: گ ۳۲۷ ر).

– ساخت صفت نسبی با فرمول صفت + ه

حال تو به آن مرد دومویه که ریش در کار زنان کرد (همان: گ ۳۲۰ پ).
بوزنه نیز از روی نفاق جواب مهربانه باز داد (همان: گ ۳۱۵ ر).

۵.۵ فهرست واژگان غریب

آب انداز: توقفگاه ستور میان دو منزل، آسایش و رفع ماندگی را (دهخدا، ۱۳۲۸: ذیل «آب انداز»). به نظر می رسد حوضی است که در آن آب اندازند برای خوردن چهارپایان.

موشان دیگر که آشنایان او بودند از آب انداز حادثه واقف شده، خود را از آن سوراخ بیرون افکندن ... (علمای، ۱۰۲۸: گ ۶۰ پ).

اطراف: جمع طرف، دست و پا (فرهنگ آندراج، ۱۳۳۶: ذیل «اطراف»).

گوش های او برکنندند و اطرافش در هم شکسته (علمای، ۱۰۲۸: گ ۲۲۲ ر).

بدروی: شاید در معنی کژروی (در هیچ فرهنگ نامه ای یافت نشد).

لیکن به مددکاری جمعی تواند که آتش فتنه برانگیزد و یا به مکر و حیلۀ نفس مخالفت و بدروی به کار آورد (علمای، ۱۰۲۸: گ ۹۷ پ).

بربست: طرز و روش و قاعده و قانون (برهان قاطع، ۱۳۴۱؛ فرهنگ آندراج، ۱۳۳۶).

او به مشورت عقل دوراندیش خود بی غرضانه بربستی چند در رعیت پروری و مظلوم نوازی و ظالم گذاری قرار می دهد که هیچ کدام را به طبیعت او نگذاشته، در راه راستی و درستی ثابت می گرداند و حکمای پیشین این را «ناموس اکبر» نام می نهند. و اگر بی دولتی اسیر هوا و هوس گشته، خلاف بربست نموده، ستمی می نماید، به سیاست مناسب رسیده، سرمایه پند گرفتن دیگران می شود (علمای، ۱۰۲۸: گ ۳۴ پ).

پارچه: در معنی پاره، تکه (دهخدا، ۱۳۲۸).

نظر به پارچه ای بزرگ می افتد (علمای، ۱۰۲۸: گ ۱۰۵ پ).

پیروی کردن: در معنی تعاقب، تحقیق، و جست و جو (دهخدا، ۱۳۲۸).

- اگر دریانان بی پروایی نمایند و آن عهدشکنان را به خانه‌هایشان راه دهند، آن میر زنبوران خود پیروی آن نموده، به سیاستگاه حاضر گرداند (علمی، ۱۰۲۸: گ ۳۲ ر).
- اگر دروغی چند در حق من کسی گفته باشد، شیر پیروی خواهد کرد (همان: گ ۱۳۱ ر).
- تازه‌رویی:** کسی که رویش مانند گل باطراوت باشد، شادمان و خندان (فرهنگ نفیسی، ۱۳۴۳).
- بوزنه نیز به تازه‌رویی پیش آمده (علمی، ۱۰۲۸: گ ۲۳۹ ر).
- تن داری:** نگه‌دارندهٔ تن (دهخدا، ۱۳۲۸).
- در خوشی و غمی و نیک و بد موافقت نماید و تن داری نکند (علمی، ۱۰۲۸: گ ۳۴۲ پ).
- جان‌دار:** نگهبان، سلاح‌دار (برهان قاطع، ۱۳۴۱).
- بوزنه که خود را جان‌دار، محرم اسرار می‌دانست (علمی، ۱۰۲۸: گ ۲۴۲ ر).
- داه:** کنیزک (برهان قاطع، ۱۳۴۱).
- داه را فرمود تا شمع روشن کرده، در پیش روان شد (علمی، ۱۰۲۸: گ ۱۹۰ ر).
- در خواب انداختن:** خود را به خواب زدن (در هیچ‌یک از فرهنگ‌نامه‌ها دیده نشد).
- من خود را در خواب اندازم (علمی، ۱۰۲۸: گ ۲۲ پ).
- دور انداختن:** از خود دور ساختن (دهخدا، ۱۳۲۸).
- در این کار چرا خود را دور می‌اندازید؟ حسد آتشی است که چون برافروزد تر و خشک همه بسوزد (علمی، ۱۰۲۸: گ ۱۵۰ پ).
- روپاه‌بازی:** حيله‌گری (دهخدا، ۱۳۲۸).
- ای نفس، این روپاه‌بازی تا چند؟ (علمی، ۱۰۲۸: گ ۲۶ ر).
- زیان‌زدگی:** ضرر (دهخدا، ۱۳۲۸).
- با خود گفت که زیان‌زدگی بدعهدی و پیمان شکستن امری است مشهور (علمی، ۱۰۲۸: گ ۲۴۷ ر).
- زیان‌کار:** زیان‌آور (فرهنگ نفیسی، ۱۳۴۳).
- گوشت تو بوی ناک و زیان‌کار است (علمی، ۱۰۲۸: گ ۱۰۹ ر).
- سخت‌رویی:** درشتی، ناهمواری (فرهنگ آندراج، ۱۳۳۶).
- درخت بسیار شاخ به‌واسطهٔ سخت‌رویی از بیخ برکنده شود (علمی، ۱۰۲۸: گ ۲۱۴ پ).

سخن ساز: آن که سخن ساخته بگوید و در واقع چنان نباشد (فرهنگ آندراج، ۱۳۳۶).

و اگر درباره او تهمتی رفته، سخن ساز را به سیاست باید رسانید (علمی، ۱۰۲۸: گ ۱۳۵ پ).

سر دادن: رها کردن و گذاشتن (فرهنگ آندراج، ۱۳۳۶).

چون پیر شدم ... تیمار مرا گذاشت و در این صحرای غریبی سر داد (علمی، ۱۰۲۸: گ ۱۷۷ پ).

شیلان: سفرهٔ طعام. مجازاً طعام را نیز گفته‌اند (برهان قاطع، ۱۳۴۱). دهخدا این واژه را ترکی می‌داند.

همان بهتر که یک روز راتبهٔ خاص خود و شیلان عام از بدن او ساخته شود (علمی، ۱۰۲۸: گ ۱۰۹ پ).

قابو: فرصت (فرهنگ آندراج، ۱۳۳۶).

از بسیاری حرص قابو ندانسته، قصد وی کرده، زخمی انداخت، و به سبب ناتوانی کارگر نیامد. خر روی به گریز نهاد. روباه از ناتوانی شیر حیران شد و زبان ملامت برگشاد که «بایستی که آهستگی را پیش می‌گرفتی و قابو دیده، در پی کار می‌شدی» (علمی، ۱۰۲۸: گ ۲۷۷ ر).

قین کردن: شکنجه کردن (دهخدا، ۱۳۲۸).

آن زرگری خرد از دختر ملک حکم قین کردن گرفت (علمی، ۱۰۲۸: گ ۳۹۸ ر).

کاواک: میان خالی و پوچ و بی مغز (برهان قاطع، ۱۳۴۱).

پسر گفت: «میان آن درخت کاواک است» (علمی، ۱۰۲۸: گ ۱۲۰ ر).

میان آن درخت گشاده است (کاشفی، ۱۳۴۱: ۱۵۴).

کاوکاو: تفحص و تجسس و تفتیش (برهان قاطع، ۱۳۴۱).

در میان شناوری آب، آوازی به گوش سنگ‌پشت رسید و کاوکاوی از نیش کژدم فهمید (علمی، ۱۰۲۸: گ ۱۰۵ پ).

کتاره: پیکان بهن بزرگ شکاری و آن را به اندام بیل سازند. مأخوذ از کتاره/ «کتاله» است که در سانسکریت «کتارا» و در زبان اردو «کتاره» و «کتاری» است (برهان قاطع، ۱۳۴۱).

شبها کتاره‌ای چون قطرهٔ آب در دست گرفته (علمی، ۱۰۲۸: گ ۲۶۷ پ).

کدخدا: داماد (دهخدا، ۱۳۲۸). مردی را نیز گویند که زن داشته باشد (برهان قاطع، ۱۳۴۱).

زاهدی پس از تجربهٔ بسیار به خاطر آورد که کدخدا شود (علمی، ۱۰۲۸: گ ۲۸۲ ر).

کرامند: با قدر و قیمت (فرهنگ نفیسی، ۱۳۴۳).

زری کرامند از برای رضای خدا دادی (علمی، ۱۰۲۸: گ ۵۷ پ).

گرم‌رویی: خوش‌رویی.

بوزنه گرم‌رویی نموده، به لطف پرسید (علمی، ۱۰۲۸: گ ۲۷۹ ر).

ماشوره: نی کوچک میان‌تهی را گویند که جولاهگان ریسمان بر آن پیچند از برای بافتن (برهان قاطع، ۱۳۴۱).

قدری زهر هلاهل در ماشوره کرد (علمی، ۱۰۲۸: گ ۸۴ پ).

متین یا میتین: تبری یا کلنگی بود که بدان کوه و زمین کنند (نعت فرس، ۱۳۶۵).

مار را از پیش شرارهٔ آتش دید و از بالا آواز متین شنید. سر از سوراخی، که جانب بام داشت، برون کرد؛ سر برآوردن همان بود و متین بر سر خوردن همان (علمی، ۱۰۲۸: گ ۲۵۶ ر).

نسبت دادن / کردن: مانند کردن (دهخدا، ۱۳۲۸).

دمنه گفت: «هرچند من پیش تو خوار باشم، این حالت ندارم که تو مرا به خرس نسبت دهی» (علمی، ۱۰۲۸: گ ۱۴۸ ر).

پادشاهان را به طبیب حاذق نسبت کرده‌اند (همان: گ ۳۹۳ پ).

نشکرده: دست‌افزار کفش‌دوز و موزه‌دوز (نعت فرس، ۱۳۶۵).

آتش خشم کفشگر تند شد، نشکرده برداشت و پیش ستون آمد و بینی زن حجام برید (علمی، ۱۰۲۸: گ ۸۶ ر).

واسوختن: رو برتافتن، روگردانی از معشوق (فرهنگ آندراج، ۱۳۳۶).

دختر و غلام را ادب کرد. چادر را سوخته، از محبوب واسوخت (علمی، ۱۰۲۸: گ ۱۶۵ پ).

یارانه: دوستانه (صفت نسبی).

خر چون مهربانی یارانه از روباه دید ... (همان: گ ۲۷۴ ر).

۶. نتیجه‌گیری

عیار دانش متن بازنویسی شدهٔ انوار سهیلی است. علاوه بر این، دو باب اول کلیله و دمنه، که

در *انوار سهیلی* حذف شده، نیز در آن بازنویسی شده است. در این مطالعه کوشیدیم تفاوت‌های این اثر با اسلافش را بیان کنیم. *عیار دانش*، علاوه بر دیباچه، که در آن خلاصه‌ای از مقدمه ابن مقفع آمده، شانزده باب دارد که با تمهید بزرجمهر آغاز می‌شود و تا پایان کتاب ادامه می‌یابد.

ابوالفضل دکنی، نویسنده غیرفارسی‌زبان، در این اثر در شیوه روایت‌پردازی - حذف‌ها، افزوده‌ها، تغییر متن و حکایت‌ها، گزینش اشعار جدید، ساده کردن زبان متن، و خلاصه‌نویسی باب‌ها - توفیق یافته است.

این همه، همراه با پای‌بندی کامل وی به هر دو متن پیش رو، با ذکر نمونه در پژوهش حاضر بررسی شد. این اثر یکی از نمونه‌های پیش‌تاز ساده‌نویسی در قرن یازدهم به‌شمار می‌رود. بنابراین، برخی از ویژگی‌های لغوی، املائی، نگارشی، و دستوری آن استخراج و همراه فهرستی از واژگان غریب در پایان این مطالعه درج شد.

درباره کار ابوالفضل دکنی نمی‌توان به‌سادگی قضاوت کرد و کار او را صرفاً بازنویسی ساده از *انوار سهیلی* دانست. هرچند، در نگاه نخست تغییر عمده‌ای میان آن‌ها دیده نمی‌شود، با مطالعه دقیق و عمیق‌تر داستان‌ها می‌توان وارد لایه‌های زیرین آن‌ها شد و نکته‌های جالب و متفاوتی را مشاهده کرد. اگر بخواهیم با مثالی روشن‌تر بیان کنیم، متن *انوار سهیلی* مانند یک باغ میوه است که در آن هم میوه رسیده و آبدار وجود دارد و هم میوه‌های کال و پوسیده. این نویسنده *عیار دانش* است که توانسته میوه‌های رسیده و آبدار این باغ را بچیند و در اختیار مخاطب قرار دهد. هرچند ابوالفضل به‌حکم وظیفه سلطانی مأمور بازنویسی *عیار دانش* شده است؛ در مجموع، به‌خوبی از عهده بازنویسی و پیرایش *انوار سهیلی* برآمده است.

سخن آخر این‌که، به‌رغم زحمات زیاد کاشفی در بازنویسی کلیه و دمنه و افزودن تعداد بی‌شماری حکایات و ابیات فارسی به آن، متن این اثر به اصلاحات دیگری نیاز داشت. ابوالفضل دکنی با حرکت بر جاده اعتدال این وظیفه خطیر را بر عهده گرفت و آن‌گونه که سزاوار بود در اختیار خوانندگان قرار داد.

پی‌نوشت

۱. از آقای فتاح، که تصویر این متن را در اختیار نگارندگان گذاشتند، سپاس‌گزاریم.

کتابنامه

- «ابوالفضل علامی» (۱۳۷۳). *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر محمدکاظم موسوی بجنوردی، ج ۶، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- «ابوالفضل علامی» (۱۳۸۰). *دانش‌نامهٔ ادب فارسی در شبه قاره*، به سرپرستی حسن انوشه، ج ۴، بخش ۱. *برهان قاطع* (۱۳۴۱). تألیف محمدحسین خلف تبریزی، تهران: امیرکبیر.
- بهار (ملک‌الشعرا)، محمدتقی (۱۳۴۹). *سبک‌شناسی نثر*، ۳ ج، تهران: پرستو.
- خاکی، نگین (۱۳۸۴). «ابوالفضل علامی»، *دانش‌نامهٔ ایران*، ج ۱، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- خطیبی، حسین (۱۳۷۵). *فن نثر در ادب پارسی*، تهران: زوار.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۲۸). *لغت‌نامه*، تهران: سازمان لغت‌نامه.
- دوبلوا، فرانسوا (۱۳۸۲). *برزوی طبیب و منشأ کلیله و دمنه*، ترجمهٔ صادق سجادی، تهران: طهوری.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۳). *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران: فردوس.
- علّامی، ابوالفضل (۱۰۲۸). *عیار دانش*، کتاب‌خانهٔ مجلس شورای اسلامی، ش ۷۶۵۴.
- علّامی، ابوالفضل (۱۹۸۸). *عیار دانش*، دوشنبه (تاجیکستان): دانش.
- فرهنگ *آندراج* (۱۳۳۶). تألیف محمد پادشاه (شاد)، تصحیح محمد دبیرسیاقی، ۷ ج، تهران: خیام.
- فرهنگ نفیسی (۱۳۴۳). تألیف علی‌اکبر نفیسی، تهران: خیام.
- کاشفی، کمال‌الدین حسین بن علی (۱۳۴۱). *انوار سهیلی*، تهران: امیرکبیر.
- لغت فرس (۱۳۶۵). تألیف علی ابن احمد اسدی، تصحیح فتح‌الله مجتبیایی و علی‌اشرف صادقی، تهران: خوارزمی.
- محبوب، محمدجعفر (۱۳۴۹). *دربارهٔ کلیله و دمنه*، تهران: خوارزمی.
- منشی، ابوامعالی نصرالله (۱۳۷۳). *کلیله و دمنه*، تصحیح مجتبی مینوی، تهران: دانشگاه تهران.
- هاشم‌زاده، سیدناصر (۱۳۷۷). *عیار دانش*، تهران: حوزهٔ هنری.